

پشتوانه‌های معنوی و مادی حکومت در نظر سعدی و مقایسه آن با نهج‌البلاغه

دکتر نجف جوکار*

چکیده

سعدی پس از سفرهای دور و دراز و دیدار با مردم و فرزندان هر شهر و دیار و نیز برخورداری از معارف اصیل اسلامی و فرهنگ ایرانی، رفتار اجتماعی روزگار خود را با نگاهی ژرف کاویده و پیوند حکومت و مردم را در سخن خود جلوه‌گر ساخته است. در نظر وی رعیت پشتوانه مادی و معنوی حکومت است. مردم با پرداخت باج و خراج و گونه‌های دیگر مالیات نیاز مالی دولت را برآورده می‌سازند. جوانان را در اختیار حکومت می‌نهند و لشکر سلطان را توان می‌بخشند و از نظر معنوی، همت پیران روشن‌ضمیر و دعای سوخته‌دلان و پیرزنان، پادشاهان را در عزم خود استوار و پشت‌گرم می‌سازد. هم‌چنین، در نگاه سعدی، اهل قلم، سرمایه‌فکر و اندیشه و احساس خود را در خدمت سلطان قرار می‌دهند و هم‌چون مشعلی فروزان، حکومت و دولت را از سقوط در گرداب کج‌اندیشی می‌رهانند. با توجه به برخورداری اندیشه و نوشته‌های سعدی از بن‌مایه‌های قرآنی و روایی، دیدگاه‌های او را می‌توان با معیار آموزه‌های دینی و به ویژه جنبه‌های اجتماعی و حکومتی *نهج‌البلاغه* سنجید. زیرا این کتاب گرانمایه، ره‌آورد اندیشه‌ای تابناک است که از زلال *قرآن* سیراب گشته و از پشتوانه عملی در بستر حق‌جویی، دادخواهی و مردم‌نوازی استواری یافته است.

واژه‌های کلیدی: ۱- حکومت ۲- سعدی ۳- پشتوانه مادی ۴- پشتوانه معنوی

۱. مقدمه

ساختار حکومت از ترکیب عوامل گوناگون مادی و معنوی شکل می‌گیرد و هریک در رونق و پایداری آن نقش ویژه خود را ایفا می‌کند. از دیرباز، حکمای یونانی و ایرانی ارکان حکومت را به اعضای پیکر انسان تشبیه کرده‌اند. در نگاه ایشان، گردانندگان حکومت به اعضای ریسه یعنی قلب و مغز و ... و عامه مردم به دیگر اعضای تن همانند گشته‌اند (۱۷)، ص: (۲۶۱)، بنابراین انگیزه اجتماعی زیستن، وجود حکومت را ضروری ساخته است و حکومت برای ادامه حیات و تأمین نیازمندی‌های مادی و معنوی، خود را وامدار مردم دانسته است.

افزون بر حکیمان و فیلسوفان اسلامی، شاعران نیز موضوع حکومت و مردم و نیازهای متقابل آنان را به عنوان بخشی از مضامین شعری خود در قالب حکایت‌ها و تمثیل‌ها و اندرزهای بایسته پرورده‌اند.

سخنان شیخ اجل سعدی شیرازی در زمینه مسایل اجتماعی و وظایف پادشاه در برابر مردم، نشان می‌دهد که هیچ‌گاه ضمیر وی خالی از این گونه دغدغه‌ها نبوده است. نگارنده بر آن است که نقش مردم را به عنوان پشتوانه اداره و بقای حکومت بازکاود و زوایای نیاز دولت به مردم و جایگاه آنان را در نگهداری پایه‌های حکومت تا آن جا که در حوصله این نوشتار می‌گنجد با تکیه بر شعر و سخن سعدی باز نماید.

۲. پیشینه موضوع

موضوع حکومت و مردم و ضوابط حاکم بر جامعه از دیرباز در منابع کهن ایرانی مانند تاریخ‌های عمومی، شاهنامه‌ها، اندرزنامه‌ها و عهدنامه‌ها که مؤلفان آن‌ها به منابع پیش از اسلام دسترسی داشته‌اند مطرح بوده است. در دوره اسلامی نیز قرآن کریم، احادیث نبوی، نهج‌البلاغه و دیگر متون حکمی، اخلاقی و سیاسی مانند سیاست‌نامه‌ها به مسایلی از این دست پرداخته‌اند. سعدی با بهره‌گیری از منابع یاد شده، جایگاه مردم در پیکره امور اجتماعی و سیاسی را ترسیم نموده است. الهام‌گیری وی در قالب تلمیح، اقتباس، ترجمه و مانند آن بروز کرده است. به عنوان نمونه اگر سخن سعدی با برخی از مضامین نهج‌البلاغه مقایسه شود همانندی‌های بسیار نزدیکی می‌توان یافت. سعدی مانند بسیاری از دانشوران گذشته ایران زمین، به منابع سخن خود اشاره نکرده است و به همین دلیل درباره چند و چون تأثیرپذیری وی نمی‌توان پای فشرد. با این همه، همانندی‌های آشکار سخن وی را نیز نمی‌توان نادیده انگاشت. بنابراین بی آن‌که بخواهیم در این باره به داوری بنشینیم تنها به

بیان پاره‌ای شباهت‌ها بین مضامین سخن سعدی و درونمایه‌های فرمان‌نامه مالک اشتر و یا برخی دیگر از سخنان حضرت علی(ع) اشاره خواهیم کرد.

در سال‌های اخیر که پژوهشگران به بررسی دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی سعدی پرداخته‌اند، بیشتر، نظر وی درباره دادگری و شیوه‌های تحقق آن را باز کاویده‌اند و یا وظایف دولت در برابر جامعه را برشمرده‌اند^۱، اما به نقش مردم در برقراری یا براندازی حکومت کمتر نگریده‌اند.

۳. مردم و نقش آنان در پشتیبانی از حکومت

انس دیرینه سعدی با گروه‌های مختلف اجتماعی، و هم‌چنین پیوند دور و نزدیک با کارگزاران حکومت، فرصتی فراهم کرده بود که با ژرف‌نگری، نیک و بد احوال جامعه را بکاود و در آینه سخن خویش بازتاباند.

سلطان، در نگاه وی شبانی است که نگهبانی گله رعیت بر عهده اوست(۹، ص: ۸۲۹ و ۱۰، ص: ۸۰) و باید در راه تأمین امنیت و آرامش آنان بکوشد و از ستم و بیداد پیشگیری نماید و چنان‌چه در این راه کوتاهی ورزد و رعیت آسیب ببیند، گرگی است در لباس چوپان(۱۰، ص: ۵۹). امیرالمؤمنین(ع) در عهدنامه مالک اشتر در این باره می‌فرماید: «آن افضل قره عین الولاة استقامة العدل في البلاد و ظهور مودة الرعية» آن‌چه بیشتر دیده‌والیان بدان روشن است، برقراری عدالت در شهرها و میان رعیت دوستی پدید شدن است»(۱۲)، نامه ۵۳، ص: ۳۳۱). هم‌چنین، به خاطر نقش‌های گوناگونی که مردم در اداره حکومت بر عهده دارند حاکم وام‌دار آنان است. در نظام‌های استبدادی پیشین گزینشی در کار نبود و مردم در انتخاب پادشاهان نقشی نداشتند. مدعیان حکومت یا از راه وراثت و یا شورش مسلحانه زمام امور را به دست می‌گرفتند. اما چنان‌چه مردم از حکومت موجود خشنود بودند، در برابر طغیان سرکشان و هجوم مخالفان از پادشاه حمایت می‌کردند. بنابراین نقش مردم را در ایجاد حکومت و پایداری آن به دو دسته مادی و معنوی می‌توان تقسیم نمود.

۳.۱. نقش مادی

۳.۱.۱. پرداخت مالیات و خراج: درگذشته به دلیل محدودیت منابع درآمد، روابط اقتصادی جامعه پیچیدگی چندانی نداشت و از تنوع امروزی برخوردار نبود. نیاز زندگی مردم، بیشتر از راه فرآورده‌های کشاورزی و دامداری تأمین می‌شد. کمبود منابع مالی و بی توجهی برخی از فرمانروایان خدمات رفاهی را با مشکل روبرو می‌ساخت. روی آوردن مردم به امور وقف و خیرات و مبرات و احداث بناهای عمومی و عام‌المنفعه، گذشته از فواید

اخروی آن به گونه‌ای برای پر کردن خلأ کم کاری دولت و برآوردن نیازهای عمومی مردم بوده است. به‌ویژه آن که هم متون روایی و اخلاقی و هم شاعران و نویسندگان به شیوه‌های گوناگون مردم را به این‌گونه امور برمی‌انگیزانند. بنابراین گسیختگی میان دولت و ملت در همه جا به چشم می‌خورد و آن‌چه که مردم را به دولت پیوند می‌داد؛ گرفتن باج و خراج و مالیات سرانه و عشریه و امثال آن بود (۱۹ و ۲۰، ص: ۱۱۰ و ۲۳، ص: ۱۸۴). نویسنده کتاب *مالک و زارع در ایران* می‌نویسد: «یگانه موقع یا مهم‌ترین موقعی که یک تن روستایی با دستگاه حکومت ارتباط پیدا می‌کرد هنگامی بود که سروکار او با مأمور خراج می‌افتاد و دیوانیان بیشتر به چشم مالیات دهنده به دهقانان می‌نگریستند» (۲۰، ص: ۱۸).

چنان‌که حکومت ناحیه‌ای میان سران ولایات دست به دست می‌شد، فرمانروای نودولت، بی آن‌که به سیه‌روزی مردم و اوضاع رقت‌انگیز آنان بیندیشد گه گاه بیش از یک بار در سال زورمندانه باج و خراج می‌گرفت و چه بسا که موجب دربدری و آوارگی و کوچ ناخواسته آنان می‌شد. بنابراین گرفتن مالیات ضابطه مشخصی نداشت. گه‌گاه عاملان چاپلوس سلطان برای خوش‌خدمتی یا طمع‌ورزی شخصی، سلطان را به گرفتن مالیات افزون‌تر برمی‌انگیزانند. بهترین گواه این مدعا افزون‌خواهی سلطان سنجر از ترکان غز بود که موجب فتنه‌ای بزرگ گشت و سرانجام در نبرد سنجر با ایشان، غزها چیره شدند و پس از شکست سنجر، کشتار وحشتناکی در خراسان به راه افتاد که سرگذشت آن در کتاب‌های تاریخی و دیوان شاعران آن عصر مانند تاریخ *راحة الصدور* راوندی (۷، ص: ۱۷۷) و *دیوان خاقانی* (۴، صص: ۱۵۵ و ۲۳۷) آمده است. علی (ع) که در همه حال نگران ضعیفان و زبردستان بوده است درباره شیوه گرفتن مالیات هشدار می‌دهد که مبدا عاملان خراج‌گیر تنها به فکر پرکردن خزانه باشند و بر تیره‌بختی رعیت بیفزایند و به مالک اشتر توصیه می‌کند که: «تَفَقَّدْ أَمْرَ الْخِرَاجِ بَمَا يَصْلِحُ أَهْلَهُ فَاِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ لَمَنْ سَوَاهِمُ وَ الْإِصْلَاحُ لِمَنْ سَوَاهِمُ الْإِلَّا بِهِمْ لَأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخِرَاجِ وَ أَهْلُهُ. وَ لِيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أِبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخِرَاجِ لَأَنَّ ذَلِكَ لَا يَدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ وَ مِنْ طَلَبِ الْخِرَاجِ بَغِيرِ عِمَارِهِ أَخْرَبَ الْبِلَادَ وَ لَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا».

و در کار خراج چنان بنگر که اصلاح خراج‌دهندگان در آن است. چه صلاح خراج و خراج‌دهندگان به صلاح دیگران است. و کار دیگران سامان‌نگیرد تا کار خراج‌دهندگان سامان‌نپذیرد که مردمان همگان هزینه‌خوار خراجند و خراج‌دهندگان. و باید که نگرستن به آبادانی زمین بیشتر از ستدن خراج بود. که ستدن خراج جز با آبادانی میسر نشود و آن که خراج خواهد و به آبادانی نپردازد شهرها را ویران کند و بندگان را هلاک سازد و کارش

جز اندکی راست نیاید (۱۲، نامه ۵۳، ص: ۳۳۳).

هم‌چنین در عصر سعدی، خشکسالی، سیل، قحطی، زلزله و دیگر بلایای طبیعی نیز پس ماندهٔ اموال غارت شدهٔ مردم را که به دست مالیات‌بگیران نیفتاده بود از کف آنان ربوده بود.

نابسامانی اوضاع پیش از حملهٔ مغول، و به ویژه سوء تدبیرها و توسعه‌طلبی‌های خوارزمشاهیان که در جلد دوم تاریخ جهانگشای جوینی به تفصیل آمده است، بنیهٔ اقتصادی و آمادگی روحی و اجتماعی ایرانیان را از هم گسست و شهرها را به لقمه‌هایی بدل ساخت که خون‌آشامان مغول یکی پس از دیگری همه را در کام خود فرو بردند و در برخی از شهرها حتی کمترین پایداری از مردم مایوس و وحشت‌زده دیده نشد (۳، ج: ۱، ص: ۶۲ به بعد و ۱، صص: ۲۷-۳۲). و اگر در گوشه و کنار شهرها و روستاها مقاومتی صورت گرفت به پشتوانهٔ نظامی و اقتصادی انسان‌های بی‌پناه و زخم‌خورده‌ای بود که حکام ترک، آن‌ها را در چنگال مغولان رها کرده و خود نیز پا به فرار گذاشته بودند. رفتار سلطان محمد خوارزمشاه در برابر مغولان از این دست است (همان، ص: ۱۳۵).

حکومت فارس نیز که چند سالی از یورش مغولان در امان ماند به تدبیر اتابکان سلغری و به پشتوانهٔ هدیه و خراج و قبول سرسپردگی در برابر آنان بود و عملاً بار سنگین هزینهٔ آن را مردم ستم‌دیده بر دوش کشیدند. سعدی در مورد عملکرد ابوبکر سعد زنگی می‌گوید:

تو در سیرت پادشاهی خویش سبق بردی از پادشاهان پیش
سکندر به دیوار رویین و سنگ بکرد از جهان راه یاجوج تنگ

تو را سد یاجوج کفر از زر است نه رویین چو دیوار اسکندر است (۹، ص: ۳۹)
وی که با مردم آن عصر زیسته و شوربختی آنان را شاهد بوده است، نمی‌توانست در برابر تلخ‌کامی‌هایی که خود نیز طعم ناگوار آن‌ها را چشیده بود دیده بر هم نهد و لب فرو بندد. به ناچار گاه به زبان تشویق و زمانی به زبان تهدید و با ترساندن صاحبان قدرت از فرجام آن جهانی اعمالشان، جایگاه مردم را به آن‌ها گوشزد کرده است. به ویژه آن‌که می‌دید برخی از والیان ایرانی با مغولان هم‌دست و هم‌داستان شده و باری مضاعف بر گردن رعیت نهاده بودند.

شهی که پاس رعیت نگاه می‌دارد حلال باد خراجش که مزد چوپان است
وگر نه راعی خلق است زهرمارش باد که هرچه می‌خورد او جزیت مسلمان است

(۱۰، ص: ۸۱۵)

در نظر وی تاج پادشاه از آن رعیت است و نیز پادشاه درختی است که بیخ آن مردمند.

برو پاس درویش محتاج دار که شاه از رعیت بود تاج‌دار

رعیت چو بیخند و سلطان درخت درخت ای پسر باشد از بیخ سخت

(۹، ص: ۴۲)

۳.۱.۲. پشتوانه نظامی: یکی از لوازم اداره جامعه، برخورداری از نیروی نظامی توانمند همراه با ساز و برگ لازم است. و به تعبیر مولا علی(ع): «فالجند باذن الله حصون الرعيه و زين الولاة و عزالدين و سبل الامن و ليس تقوم الرعيه الا بهم». پس سپاهیان به فرمان خدا رعیت را دژهای استوارند و والیان را زینت و وقار، دین به آنان ارجمندست و راه‌ها بی‌گزند و کار رعیت جز به سپاهیان قرار نگیرد (۱۲، نامه ۵۳، ص: ۳۳۰).

بدون چنین پشتوانه‌ای نگهداری حکومت و دفع دشمن خارجی و مهار شورش‌های داخلی میسر نیست. هرچند پایداری در برابر دشمن به عوامل دیگر نیز بستگی دارد اما تأثیر سپاه نیرومند و جان برکف را نمی‌توان انکار کرد. توان نظامی هر کشور از دو بخش عمده تشکیل می‌شود که شامل سلحشوران و فرماندهان با کفایت و نیز ساز و برگ نظامی است. قرآن کریم درباره داشتن ابزار جنگی مناسب می‌فرماید: «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخيل ترهبون به عدو الله و عدوكم» (انفال/۶۰). چنان‌که در این آیه کریمه آمده است، تجهیز سپاه و فراهم کردن ساز و برگ لازم، رعب و وحشت در دل دشمنان می‌افکند. سعدی اهمیت دادن و توجه لازم به سپاهیان را از راه‌های زیر امکان‌پذیر می‌داند:

۳.۱.۲.۱. برآوردن نیاز سپاهیان: در روزگار سعدی که به قول نویسنده *مرصادالعباد*:

«هر روز فتنه به نوعی دیگر ظاهر می‌شد... خودگویی فتنه در آن دیار وطن دارد» (۶، ص: ۱۶)، داشتن سپاه و سلاح و انگیزه دفاع و آمادگی همه‌جانبه، شرط زیستن بوده است. البته ضرورت سپاهیان کارآزموده و مهیا و فارغ‌دل تنها به عصر سعدی محدود نمی‌شود بلکه در همه حال ضرورتی اجتناب‌ناپذیر دارد. در این باره در *نهج‌البلاغه* آمده است: «ولیکن اثر رؤوس جندک عندک من واساهم فی معرفته و افضل علیهم من جدته بما یسعهم و یسع من وراهم من خلوف اهلیم حتی یكون همهم همّا واحداً فی جهاد العدو فان عطفک علیهم یعطف قلوبهم علیک.» و باید برگزیده‌ترین سران سپاه نزد تو آن بود که با سپاهیان یار باشد و آنان را کمک کار، و از آن‌چه دارد بر آنان ببخشد چندان‌که خود و کسانشان را که به‌جای نهاده‌اند شاید، تا عزم همگی‌شان در جهاد با دشمن فراهم آید، چه مهربانی تو به آنان دل‌هاشان را بر تو مهربان نماید (همان، ص: ۳۳).

بنابراین سعدی وجود سلحشورانی مجهز با حقوق کافی، فارغ‌بال و به دور از دغدغه

زندگی شخصی و خانوادگی را بایسته می‌شمارد و می‌گوید:

نواحی ملک از کف بدسگال	به لشکر نگه‌دار و لشکر به مال
ملک را بود بر عدو دست چیر	چو لشکر دل‌آسوده باشند و سیر

بهای سر خویشتن می‌خورد
 نه انصاف باشد که سختی برد
 چه دارند گنج از سپاهی دریغ
 دریغ آیدش دست بردن به تیغ
 چه مردی کند در صف کارزار
 که دستش تهی باشد و کار زار
 (۹، ص: ۷۵)

وی تأمین زندگی سپاهیان در زمان جنگ را بسنده نمی‌داند و می‌گوید سپاهیان باید به هنگام صلح نیز از رفاه و آسایش برخوردار باشند.

سپاهی در آسودگی خوش بدار
 که در حالت سختی آید به کار
 کنون دست مردان جنگی بیوس
 نه آنکه که دشمن فرو کوفت کوس
 سپاهی که کارش نباشد به برگ
 چرا روز هیجا نهد دل به مرگ

(همان، ص: ۷۴)

۲.۲.۱.۳. تشویق سپاهیان کارآمد: ارج نهادن به فداکاری سپاهیان، آنان را در جنگ با دشمن خوش‌دل می‌کند و برای نبردهای بعدی مهیا می‌سازد. بنابراین دادن نشان و جایزه و بالابردن مرتبه نظامی افراد، مایه خوشنودی آنان و تشویق و برانگیختن دیگران می‌شود.

علی (ع) در این باره می‌فرماید: «فاسح فی آمالهم و واصل فی حسن الثناء علیهم و تعدید ما ابلی ذوالبلاء منهم فان کثرة الذکر لحسن افعالهم تهز الشجاع و تحرص الناکل». پس امیدشان را برآر و ستودنشان را به نیکی پیوسته دار و رنج کسانی را که کوششی کرده‌اند بر زبان آر که فراوان کار نیکوی آنان را یاد کردن دلیر را برانگیزاند و ترسان بد دل را به کوشش مایل گرداند (همان، ص: ۲۳۱).

دلاور که باری ته‌ور نمود
 ببايد به مقدارش اندر فزود
 که بار دگر دل نهد بر هلاک
 ندارد ز پیکار یا جوج باک

(همان، ص: ۷۴)

۲.۳. پشتوانه‌های معنوی حکومت

اگر نخواهیم توجه پادشاهان به امور معنوی را تنها ناشی از مصلحت اندیشی‌های سیاسی بدانیم، دست کم شاید بتوان در پاره‌ای موارد رویکرد آنان را آمیخته‌ای از تمایلات درونی به امور معنوی و بهره‌گیری سیاسی پنداشت. مثلاً وقتی که سلطان محمود غزنوی به گواه مورخان، چهارصد شاعر را به دربار خود می‌کشاند (۲، ص: ۱۳۲-۱۳۱) و هر کدام را به فراخور حال و جایگاه شعری آن‌ها می‌نوازد، نماد بیرونی چنین رفتاری بیانگر ادب‌پروری اوست. اما در نهان، هدف وی بهره‌گیری از قصاید مدحی و بزرگ‌نمایی لشکرکشی در مناطق مختلف و کشورگشایی او در زبان شعر است (همان، ص: ۱۳۲). هم‌چنین حمایت از

برخی فرقه‌ها و گرایش‌های مذهبی و طرد دیگران گه‌گاه با این هدف است. اما سعدی به عنوان ناظری بی‌طرف، نیاز پادشاه و حکومت به عوامل معنوی را نیازی حیاتی و سرنوشت‌ساز می‌بیند. در نگاه وی، دعای گوشه‌نشینان پایه‌های حکومت را استحکام می‌بخشد و دل‌آزردگی آنان نیز می‌تواند پی‌آمدی ویرانگر داشته باشد. به طور کلی پشتوانه‌های معنوی حکومت در نظر سعدی را در عناوین زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱.۲.۳. توجه و پشتیبانی افکار عمومی: هرچند پشتیبانی مردم بیشتر در حمایت‌های مالی، نظامی و بسیج نیروی انسانی تبلور می‌یابد، اما این بدان معنا نیست که رأی و نظر دیگر مردمی که در این زمینه‌ها حضوری پررنگ ندارند، بی‌تأثیر باشد؛ بلکه همراهی و عدم همراهی آنان نشانگر جهت‌گیری افکار عمومی جامعه و نگرش مردم نسبت به حکومت است. و به همین دلیل حضرت علی(ع) نیز برای عامه مردم اعتباری ویژه قایل است و از آنان با تعبیر «عماد دین» و «عده للاء» یاد می‌کند و از مالک اشتر می‌خواهد که میل و گرایشش به سوی آنان باشد و دربارهٔ جلب رضایت عمومی می‌فرماید: «ولیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق و اعمها فی العدل و اجمعها لرضی الرعیه، فانّ سخط العامه یجحف برضی الخاصه و ان سخط الخاصه یغتفر مع رضی العامه». و باید از کارها آن را بیشتر دوست بداری که نه از حق بگذرد و نه فروماند و عدالت را فراگیرتر بود و رعیت را دلپذیرتر، که ناخشنودی همگان خشنودی نزدیکان را بی‌اثر گرداند و خشم نزدیکان خشنودی همگان را زیانی نرساند (همان، ص: ۳۲۷).

سعدی برای نشان دادن اهمیت افکار عمومی، رفتار حجاج یوسف با پیرمردی صاحب دل را شاهد می‌آورد که به خاطر تعظیم نکردن در برابر حجاج، محکوم به اعدام می‌شود. با اشارهٔ حجاج به سرهنگ دیوان، در یک چشم به هم زدن، اسباب کشتن پیرمرد مهیا می‌شود. پسر حجاج پدر را اندرز می‌دهد.

پسر گفتش ای نیک پی شهریار یکی دست از این مرد صوفی بدار
که خلقی بدو روی دارند و پشت نه رای‌است خلقی به یک‌بار کشت

(۹، ص: ۶۳)

حجاج بی آن‌که به سخن فرزند، اعتنا ورزد پیرمرد را به قتل می‌رساند. اما پیش از قتل، زبان تیز وی که کم از شمشیر حجاج نیست به سخن باز می‌شود و می‌گوید:

همی خندم از لطف یزدان پاک که مظلوم رفتم نه ظالم به خاک

(همان، ص: ۶۳)

پرونده زندگی پیر ستم‌رسیده در همین جا بسته می‌شود اما در عالم خواب روی دیگر سکه را به پیر روشن ضمیر دیگری نشان می‌دهند:

بزرگی در آن فکرت آن شب بخت	به‌خواب‌اندیش دید و پرسید و گفت
دمی بیش بر من سیاست نراند	عقوبت بر او تا قیامت بماند
نترسی که پاک اندرونی شبی	برآرد ز سوز جگر یاری
نخفته‌ست مظلوم از آهش بترس	ز دود دل صبحگاهش بترس

(۹، ص: ۶۳)

و یا در نخستین حکایت باب اول، انوشیروان در واپسین درنگ زندگی «در وقت نزع‌روان» چشم می‌گشاید و به هرمز اندرزهایی می‌دهد که همگی حکایت از نگهداری خاطر درویش و توجه به احوال زیردستان است:

دگر کشور آباد بیند به خواب	که دارد دل اهل کشور خراب
خرابی و بدنامی آید ز جور	رسد پیش بین این سخن را به‌غور
رعیت نشاید به بیداد کشت	که مر سلطنت را پناهند و پشت

(همان، صص: ۴۳-۴۲)

گویا انوشیروان عدالت ورزیدن را بر فرزند خود گران می‌بیند؛ بنابراین یادآور می‌شود که اگر به خاطر صلاح رعیت، مردم‌داری نمی‌کنی، دست کم برای دوام و پایداری حکومت خود با آنان مدارا کن.

مراعات دهقان کن از بهر خویش	که مزدور خوشدل کند کار بیش
مروت نباشد بدی با کسی	کز او نیکویی دیده باشی بسی

(همان، ص: ۴۳)

تعبیر خلق، رعیت، اهل کشور و دهقان که در شواهد بالا دیده می‌شود، نشانگر توجه سعدی به افکار عمومی است. حتی کشتن صاحب‌دلی «که خلقی بدو روی دارند و پشت» برابر با قتل عام مردم تلقی می‌شود. بنابراین حرمت نهادن به کسانی که در دل مردم جای دارند موجب استواری پایه‌های حکومت است.

۲.۲.۳. دعای گوشه‌نشینان: در فرهنگ دینی، دعا «سلاح مؤمن» و پیوندی پررمز و راز با معبود و معشوق ازلی است. برای رهیابی به سراپرده خلوت انسان با خدا باید حتی از خویشتن خویش نیز تهی شد و «بازبانی بی‌تکلف، بی‌ریا» با او سخن گفت. هرچه انسان از ابزار و اسباب دنیوی فارغ‌تر باشد انس او بیشتر خواهد بود. به ویژه آن‌که دعا نشانه آگاهی و نیاز و دردمندی و به تعبیری دردآگاهی است.

هر که او بیدارتر پر دردتر	هر که او آگاه‌تر رخ زردتر
---------------------------	---------------------------

(۲۴، دفتر اول، بیت: ۶۲۹)

دل خستگانی که دست ستم روزگار تازیانه رنج و حرمان بر پشت و پهلوئی آن‌ها نواخته و همه درهای امید را به روی آنان بسته است؛ کلامی پرسوز و گدازتر دارند. ابوالقاسم قشیری گوید: «بهترین دعاها آن است که از اندوهی خیزد» (۱۵، ص: ۴۴۸). درست است که سعدی با دلی مشتاق و سری پرشور از دعا و تضرع به درگاه حق سخن می‌گوید و حتی در بوستان، بابی به روی مناجات و راز و نیاز می‌گشاید و همگان را به تضرع و زاری به درگاه حق فرا می‌خواند:

بیا تا برآریم دستی ز دل که نتوان برآورد فردا ز گل
مپندار از آن در که هرگز نیست که نومید گردد برآورده است

(۹، ص: ۱۹۷)

شاعر دعا را وسیله‌ای برای تقرب به حق می‌داند؛ اما در کنار جلوه‌های فردی دعا و تأثیر آن در خودسازی و تزکیه نفس، از آثار اجتماعی آن نیز غافل نیست. زیرا در آن روزگار از یک سو فرمانروایان ستمگر را می‌دید که سرشار از باده غرور جاه و مقامند و ناله‌های دادخواهان را گوش شنیدن نیست. و از سوی دیگر، شاهد مردمی ستم رسیده بود که جز درگاه الهی پناهی و غیر از دعا سلاخی نداشتند. بنابراین گاهی از زبان مردم و زمانی از زبان خود اظهار درد و نیاز می‌کند و می‌گوید:

خدایا به عزت که خوارم مکن به ذل گنه شرمسارم مکن
مسلط مکن چون منی بر سرم ز دست تو به گر عقوبت برم
به گیتی بتر زین نباشد بدی جفا بردن از دست هم‌چون خودی
مرا شرمساری ز روی تو بس دگر شرمسارم مکن پیش کس

(همان، ص: ۱۹۶)

سعدی با روایات و احادیث آشناست و هنگام سخن گفتن از تأثیر دعای دردمندان و ستمدیدگان، به مضامین این گونه احادیث نظر دارد. بنابراین جا دارد پیش از آوردن نمونه‌هایی از سخن سعدی، چند حدیث درباره نقش دعا و به ویژه آثار اجتماعی دعای مظلومان نقل شود:

در کتاب مکارم الاخلاق از قول امام صادق (ع) آمده است: «اتقوا دعوة المظلوم فان دعوة المظلوم تصعد الى السماء» (۱۳، ص: ۱۹).

و در جایی دیگر در همان کتاب آمده است: «قال النبی (ص): ثلاث دعوات مستجابات لاشک فیهن: دعوة الوالد و دعوة المظلوم و دعوة المسافر» (همان، ص: ۱۸).

و نیز در کتاب *اصول کافی* آمده است: «ایاکم و دعوة المظلوم فانها ترفع فوق السحاب حتی ينظرالله عزوجل اليها» (۱۸، ج ۴، ص: ۲۷۳).^۲

این گونه روایات که بیشتر حالت‌های گوینده دعا را نشان می‌دهد، بیانگر این حقیقت است که پذیرش دعا با حالت‌های روحی دعاکننده پیوندی نزدیک دارد. روایاتی از این دست که در کتاب‌های حدیث شیعه و سنی آمده است؛ بی‌گمان الهام‌بخش حق‌جویی و ستم‌ستیزی سعدی بوده و عزم وی را در پشتیبانی از شوربختان روزگار استوارتر می‌ساخته است. دعای مظلومان در نظر سعدی تیغی دولبه است. از یک سو می‌تواند بدرقه راه دولت‌مردان باشد و پشتوانه معنوی حکومت گردد و از سوی دیگر، چنان‌چه در اثر بی‌داد زورمندان آه از نهاد مظلوم و دردمندی برآید؛ بنیان ستم آنان را زیر و زبر می‌کند. در این جا به آثار دوگانه دعای گوشه‌نشینان به اختصار اشاره می‌شود:

۱.۲.۲.۳. درودها و دعاهای خیر: خشنودی مردم از فرمانروایان که در نتیجه دادگری و رعیت‌پروری حاصل می‌شود؛ نیک‌انجامی فراوانی برای حکومت در پی دارد که عبارتند از:

۱.۱.۲.۲.۳. پاداش اخروی: سعدی با دلی آکنده از عشق الهی و برخورداری از سرچشمه‌های زلال قرآنی و معرفت دینی، روا نمی‌بیند که پاداش هرکاری تنها در این جهان حاصل شود و در ترازوی سود و زیان دنیوی نهاده آید. بنابراین فرجام خوش‌سرمدی را با سرخوشی‌های دو روزه دنیوی برابر نمی‌نهد. و در روزگاری که دین و دنیای مردم هر دو آشفته است غم هر دو را می‌خورد.

مکن تکیه بر ملک و جاه و چشم	که پیش از توبوده‌ست و بعد از توهّم
خداوند دولت غم دین خورد	که دنیا به هر حال میبگذرد
نخواهی که ملکت برآید به هم	غم ملک و دین خورد باید به هم

(۹، ص: ۷۲)

وی آسودگی فرمانروا در جهان دیگر را در گرو آسایش خلق در پناه عدل حکومت می‌بیند.

کسی خسبد آسوده در زیر گل	که خسبند ازو مردم آسوده‌دل
--------------------------	----------------------------

(همان، ص: ۷۹)

و افزون بر توفیق طاعت و امیدواری به رحمت پروردگار، دوام حکومت و سرسبزی زندگی پادشاهی را خواهان است که درویش دوست باشد و مردم در سایه او دل آسوده به سر برند.

خدایا تو این شاه درویش دوست	که آسایش خلق در ظل اوست
-----------------------------	-------------------------

بسی بر سر خلق پاینده‌دار به توفیق طاعت دلش زنده‌دار
برومند دارش درخت امید سرش سبز و رویش به رحمت سپید

(۹، ص: ۴۰)

۳.۲.۱. آثار همت پیران و اشک و آه ستم‌دیدگان: سعدی، دعا و سوز دل خلوت‌نشینان و پیرزان و ستم‌دیدگان را که خالصانه و از بن جان بدرقه راه پادشاه کنند با واژه دیرآشنای «همت» توصیف می‌نماید. همت در ادبیات عرفانی عبارت از «توجه قلب با تمام قوای روحانی خود به جانب حق، برای حصول کمال در خود یا دیگری است» (۵، ص: ۳۲۵).

فریاد پیرزن که برآید ز سوز دل کیفر برد ز حمله مردان کارزار
همت هزار بار از آن سخت‌تر زند ضربت که شیر شرز و شمشیرآبدار

(۱۰، ص: ۸۲۸)

گویا سعدی، افراد جامعه را به دو دسته خواص و عوام تقسیم کرده و جداگانه به تأثیر دعا و یا نفرین آنان در سرنوشت حکومت پرداخته است. در این تقسیم‌بندی، خواص، پیران طریقت و درویشان روشن ضمیری هستند که از پشتوانه الهی و مردمی برخوردارند و به همین دلیل در تحولات اجتماعی و سیاسی نقشی اساسی دارند. و صاحبان قدرت نیز از دیرباز نسبت به جایگاه معنوی آنان آگاهی داشته و اغلب سعی کرده‌اند که در تنگناهای نفس‌گیر سیاسی و بحران‌های توفنده اجتماعی از انقباض و انقباض پاك ایشان برخوردار باشند و یا، دست‌کم، به گونه‌ای رفتار کنند که خشم و اعتراض آنان برانگیخته نشود. رفع نیاز درویشان و گوشه‌نشینان، اختصاص وقف و مستمری ماهانه برای خانقاه‌ها، به دیدار مشایخ رفتن و از ایشان همت خواستن، نمونه‌هایی از توجه والیان به اهل دل است. سعدی از زبان این بزرگان، سلاطین را مشفقانه هشدار و اندرز می‌دهد و راه و رسم مردم‌داری را گوشزد می‌کند. و در حکایات گلستان و بوستان، گه‌گاه چالش سلطان با درویش روشن ضمیری را به تصویر می‌کشد که برای حق‌جویی و عدالت‌جویی مورد نکوهش، شکنجه و آزار واقع شده، و گاهی تا پای دار رفته است. اما هیچ‌گاه به خاطر زندگی دو روزه دنیا، دست از حق‌جویی و حق‌جویی نکشیده است. در حکایت پادشاه غوری که خر مردم را به زور می‌گرفت، سعدی انواع نفرین و ناسزا را از زبان پیرمردی روستایی که «ز پیران مردم شناس قدیم» بود نثار سلطان می‌کند. هرچند که ظاهر قصه حکایت از این دارد که پادشاه در شکارگاه «شبهش در گرفت از حشم دور ماند» و ناشناس به خانه آن روستایی پای نهاد. اما چنین پیر روشن‌ضمیری بعید می‌نماید که شاه را شناخته باشد. و به هر روی، آن‌چه که از ستم

پادشاه در دل دارد، بی‌پروا می‌گوید و فردا نیز که همراهان سلطان سر می‌رسند و هویت پادشاه آشکار می‌شود، شاه به کشتن او فرمان می‌دهد. پیرمرد که راه‌گریزی ندارد می‌گوید:

نه تنها منت گفتم ای شه‌ریار	که برگشته بختی و بد روزگار
چرا خشم بر من گرفتی و بس	منت پیش گفتم همه خلق پس
چو بیداد کردی توقع مدار	که نامت به نیکی رود در دیار
تو را چاره از ظلم برگشتن است	نه بیچاره بی‌گنه کشتن است

(۹، صص: ۶۸ - ۶۹)

روزگار سعدی، پیامد ویرانگر جنگ و نبردهای خونین داخلی و ایلغار مغول به گونه‌ای بود که می‌بایست برای سامان‌دهی اوضاع، همه عوامل مادی و معنوی دست به دست هم دهند. در آن‌گه‌رو دار چه بسا عامه مردم مأیوسانه، دفع فتنه را از سپاهیان و سلحشوران چشم داشتند. اما جهان دیده‌ای چون سعدی نمی‌توانست تنها به ساز و برگ و توانمندی‌های نظامی دل‌خوش کند و با روشن بینی و دلی مالمال از شهود عرفانی از پادشاه می‌خواست که دست‌نیاز به سوی ناتوانان و درماندگان دراز کند و برای رفع گرفتاری‌ها و گشودن گره از کارهای سترگ از آنان همت بخواهد.

نخواهی که باشد دلت دردمند	دل دردمندان برآور ز بند
به بازو توانا نباشد سپاه	برو همت از ناتوانان بخواه
دعای ضعیفان امیدوار	ز بازوی مردی به آید به کار
هر آن کاستعانت به درویش برد	اگر بر فریدون زد از پیش برد

(همان، ص: ۷۸)

و نیز:

دمی سوزناک از دلی با خبر	قوی‌تر که هفتاد تیغ و تبر
--------------------------	---------------------------

(همان، ص: ۱۲۱)

۳.۲.۱.۲.۳. **نفرین عوام:** سعدی پس از پیران طریقت، که بیشتر از ژنده‌پوشان و تهیدستان بوده‌اند، به مردم ناتوان و ستم‌دیده نظر می‌افکند و تأثیر آه آنان را برتر از شمشیر سلحشوران می‌بیند.

خرابی کند مرد شمشیر زن	نه چندان که دود دل طفل و زن
چراغی که بیوه‌زنی بفرروخت	بسی دیده‌باشی که شهری بسوخت

(۹، ص: ۴۳)

شاید بتوان دیدگاه سعدی درباره پی‌آمد ستمگری و برخاستن آه فریادخواهان را در موارد زیر خلاصه نمود:

۳. ۲. ۱. ۴. **دادخواه حقیقی:** در برخی موارد، از سخن سعدی چنین برمی آید که بر سر کار آمدن فرمانروایان ستمگر، سرنوشت محتومی است که باید رخ دهد و حتی برخی از این افراد نماینده قهر و غضب خداوندی هستند. شاید این باور با نگرش اشعریان که سعدی نیز به آنان بی تمایل نبوده سازگار باشد.

دهد خسروی عادل و نیک‌رای	به قومی که نیکی پسندد خدای
کند ملک در پنجه ظالمی	چو خواهد که ویران شود عالمی
که خشم خدای است بی‌دادگر	سگالند ازو نیکمردان حذر

(۹، ص: ۵۹)

اما این قاعده را عمومی و فراگیر نمی‌داند و تلاش برای احقاق حق را به طور ضمنی می‌پذیرد. و معتقد است که اگر افراد نتوانند داد خود را از پادشاه بگیرند، خداوند داد آن‌ها را خواهد گرفت.

ستاننده داد آن کس خداست که نتواند از پادشا دادخواست

(همان، ص: ۵۴)

شگفت این که در *تاریخ جهانگشای جوینی* نیز سرنوشت محتوم و جبری از زبان چنگیز مغول نقل می‌شود. در بیان تصرف شهر بخارا توسط مغولان جوینی گوید: «که پس از تصرف شهر، چنگیز به مصلاهی عید رفت و به منبر برآمد و چنین گفت: ای قوم بدانید که شما گناه‌های بزرگ کرده‌اید و این گناه‌های بزرگ، بزرگان شما کرده‌اند از من بپرسید که این سخن به چه دلیل می‌گویم. سبب آن که من عذاب خدایم اگر شما گناه‌های بزرگ نکردتی خدای چون من عذاب را به سر شما نفرستادی...» (۳، ج: ۱، ص: ۸۱).

۳. ۲. ۱. ۵. **تأثیر این جهانی نفرین‌ها: الف. سست شدن پایه حکومت:** ناله

مظلومان موجب سست شدن پایه‌های حکومت و سرانجام زوال قطعی آن است.

از درون خستگان اندیشه کن	وز دعای مردم پرهیزگار
منجنیق آه مظلومان به صبح	سخت گیرد ظالمان را در حصار

(۱۰، ص: ۷۲۵)

و یا:

حذر کن زدود درون‌های ریش	که ریش درون عاقبت سر کند
به هم بر مکن تا توانی دلی	که آهی جهانی به هم بر کند

(۱۱، ص: ۷۸)

ب. رسوایی و زشت‌نامی جهانی: پیامد ناگوار دیگری که برای حاکم بیدادگر پیش‌بینی می‌شود، این‌که افراد ناراضی از قلمرو حکومت بگریزند و کوس رسوایی و زشت‌نامی او را در هر شهر و دیاری به صدا درآورند.

گریزد رعیت ز بی‌دادگر کند نام زشتش به گیتی سمر
بسی بر نیاید که بنیاد خود بکند آنکه بنیاد بنیاد بد

(۹، ص: ۴۳)

هم‌چنین سعدی چاپلوسی‌ها و تملق‌گویی‌ها را که بویی از حقیقت ندارد بی‌ارزش می‌داند و آفرین و ستایش حاشیه‌نشینان دربار را که با نفرین پیرزنان همراه است ارجی نمی‌نهد.

بدان کی ستوده شود پادشاه که خلقش ستایند در بارگاه
چه سود آفرین بر سر انجمن پس چرخه نفرین کنان پیرزن

(همان، ص: ۶۹)

نظیر این سخن را در قصیده‌ای که در ستایش علاءالدین عطاملک جوینی سروده، می‌توان دید:

ثنای طال بقا هیچ فایده نکند که در مواجهه گویند راکب و راجل
بلی‌ثنای جمیل آن بود که در خلوت دعای خیر کنند چنانکه در محفل

(۱۰، ص: ۷۲۹)

و هم‌چنین با بیانی گزنده‌تر خطاب به انکیانو (۶۷۰-۶۶۷) از امیران مغول که مدتی بر فارس حکمرانی کرده بود، گوید:

حرامش باد ملک پادشاهی که پیشش مدح گویند از قفا، ذم
عروس‌زشت، زیبا چون توان دید و گر بر خود کند دیبای مُعلم

۳. ۲. ۱. ۶. تأثیر اخروی: هم‌چنان‌که گفته شد، نتیجه اعمال آدمیان برخی این جهانی و بیشتر آن جهانی است. زیرا طبق سخن امیرالمؤمنین علی(ع): «و انّ الیوم عمل و لاحساب و غداً حساب و لاعمل» (۱۲، خطبه ۴۲).

بنابراین اگر سعدی کیفر بیدادگران را به جهان دیگر حواله می‌دهد شگفت نیست:

نصیحت به جای است اگر بشنوی ضعیفان می‌فکن به کتف قوی
که فردا به داور برد خسروی^۳ گدایی که پیشت نیرزد جوی

(۹، ص: ۶۱)

۳. ۲. ۱. ۷. دعای سحری: سحرخیزی در فرهنگ ایرانی و اسلامی از ارزشی والا و برکاتی معنوی برخوردار است و در روایات معصومین نیز بر آن تأکید شده است، بنابراین

سعدی برای دعای صبح و یا آه دردمندانۀ سحری ارج فراوانی قایل است:

یکی نصیحت درویش‌وار خواهم کرد اگر موافق شاه زمانه می‌آید
اگرچه غالبی از دشمن ضعیف بترس که تیرآه سحر با نشانه می‌آید

(۱۰، ص: ۸۲۷)

و یا:

نخفته است مظلوم از آهش بترس ز دود دل صبحگاهش بترس

(۹، ص: ۶۳)

۳.۳. اهل قلم

یکی دیگر از پشتوانه‌های معنوی حکومت، حضور نقش‌آفرین اهل قلم است. از دیرباز قلم و شمشیر در ادبیات کهن فارسی کارکردی نمادین داشته است. قلم، نماد خردورزی و دوران‌دیشی و نگرشی حکیمانه و شمشیر، نماد زور بازو بوده است. گه‌گاه شعرا نیز بین آن‌ها مناظره برقرار کرده‌اند (۸، ص: ۶۰۷).

غزالی در باب سوم نصیحة‌الملوک، درباره اهمیت قلم و شمشیر گوید: «و دانایان گفته‌اند که هیچ چیز بزرگوارتر از قلم نیست که همه کارهای گذشته را بدو بازتوان آوردن. و از بزرگواری قلم یکی آن است که ایزد تعالی بدو سوگند یاد کرد و گفت: «ن و القلم و ما یسطرون» (قلم/۱) و جای دیگر گفت: «اقرأ و ربک الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم» (علق/۴) و پیامبر علیه‌السلام گفت: که نخست چیزی که خدای آفرید قلم آفرید. و براند به هرچه خواست بودن تا قیامت. و عبدالله بن عباس گوید: در تفسیر این آیت قوله تعالی عن یوسف: اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم [و یوسف گفت] مرا بر گنج‌های زمین گمار که من دبیر و شمارگیرم و گویند که قلم زرگر سخن است. ابن المعتز گوید که دل کان است و خرد گوهر و قلم زرگر و خط زرگری. جالینوس گوید: قلم طبیب سخن است. بلیناس گوید: قلم طلسمی بزرگ است. اسکندر گفت: الدنیا تحت شینین: السیف و القلم و السیف تحت القلم. یعنی که دنیا به دو چیز بر پای است به شمشیر و قلم و شمشیر زیر قلم اندر است... و شمشیر و قلم هر دو حاکمند اندر همه چیزها که اگر شمشیر و قلم نیستی این جهان بر پای نیستی» (۱۶، صص: ۱۸۹-۱۸۷).

خواجه نصیرالدین طوسی در *اخلاق ناصری* جامعه را به چهار طبقه تقسیم کرده است که هر فردی از افراد جامعه در یکی از طبقات جایگاه خاص خود را دارد که عبارتند از: «۱- اهل قلم مانند ارباب علوم و معارف و فقها و قضات و کتاب و حساب و مهندسان و منجمان و اطباء و شعراء. ۲- اهل شمشیر. ۳- اهل معامله چون تجار، محترفه و ارباب صناعات و حرفه‌ها و جبات خراج. ۴- اهل مزارعه» (۱۴، ص: ۳۰۵).

هرچند وی در بخش دیگری از همان کتاب، مردم مدینه فاضله را به پنج طبقه تقسیم می‌کند که عبارتند از: «۱- فلاسفه و افاضل. ۲- ذوی الالسنه. ۳- جماعتی که قوانین عدالت در میان اهل مدینه نگاه می‌دارند و علوم حساب و استیفا و هندسه و طب و نجوم، صنعت ایشان بود. ۴- مجاهدان. ۵- جماعتی که اقوات و ارزاق این اصناف ترتیب می‌سازند چه از وجوه معاملات و صناعات و چه از وجوه جبايات خراج و غیر آن» (همان، صص: ۶-۲۸۵).

اما این دو تقسیم‌بندی تفاوت چندانی با هم ندارد مثلاً مجاهدان همان اهل شمشیر هستند و جماعتی که ارزاق و اقوات مردم را ترتیب می‌دهند اهل مزارعه و اهل معامله‌اند. و به قول خانم لمبتون: خواجه در رساله خود راجع به امور مالی، اهل قلم را به چندین دسته تقسیم کرده است: ۱- ارباب دین. ۲- ارباب فلسفه و نجوم و طب، ۳- آن‌هایی که کارهای مهمی انجام می‌دهند نظیر وزرا، یار غوچی‌ها (آن‌هایی که ریاست یارغو را دارند و یا آن را ثبت می‌کنند) و منشیان که کلام شاهان و سلاطین را بر روی کاغذ می‌آورند، ۴- آن‌هایی که حسابات دخل و خرج در اختیار آن‌هاست» (۲۱، ص: ۲۴۳).

گو این که تعبیر لشکری و کشوری که امروزه درباره‌ی قوای مملکت به کار برده می‌شود در دو نماد تیغ و قلم تبلور می‌یابد. هرچند در گذشته تفکیک قوا مانند امروز معمول نبوده است؛ اما مجموعه‌ی عوامل حکومتی را می‌توان ذیل دو عنوان یاد شده جای داد. بنابراین وقتی که سعدی می‌گوید:

دو تن پرور ای شاه کشورگشای	یکی اهل بازو دوم اهل رای
ز نام‌آوران گوی دولت برند	که دانسا و شمشیرزن پرورند
هر آن کو قلم را نورزید و تیغ	بر او گر بمیرد مگو ای دریغ
قلم‌زن نکو دار و شمشیر زن	نه مطرب که مردی نیاید ز زن

(۹، ص: ۷۶)

بی‌گمان، توصیه و تأکید وی گستره‌ی وسیع اهل قلم را در بر می‌گیرد و افرادی را که به نوعی با تدبیر و اندیشه و تخیل و نوشتار سر و کار دارند شامل می‌شود. با این‌که نمود کارهای اهل قلم در برخی موارد عینیتی مادی می‌یابد اما با این همه می‌توان این گروه را از پشتوانه‌های معنوی حکومت برشمرد. به ویژه آن که نگرش عدالت‌جویانه سعدی هیچ‌گاه بر نمی‌تابد که قلم به زیان ستمدیدگان به جنبش درآید و کاربرد ظالمانه‌ی قلم را دزدی بی تیر و کمان می‌داند:

حاکم ظالم به سنان قلم	دزدی بی تیر و کمان می‌کند
گلّه ما را گله از گرگ نیست	این همه بیداد شبان می‌کند

آن که زیان می‌رسد از وی به خلق فهم ندارد که زیان می‌کند
(۱۰، ص: ۸۲۲)

۴. نتیجه‌گیری

در این بررسی کوتاه آثار نظم و نثر سعدی شیرازی از جمله بوستان، گلستان و قصاید و ... مورد بررسی واقع شد. سعدی با توجه به سیر و سفرهای طولانی و تأملات ژرف و داشتن پیوند نزدیک با توده مردم و برخی از فرمانروایان و والیان ایرانی و غیر ایرانی، با نگرشی هوشمندانه نیاز حکومت‌ها به مردم و وظیفه خطیر حکومت را در تأمین امنیت و آسایش آنان یادآور می‌شود. به ویژه آن که توجهات قلبی مردم و دست‌دعای آنان در نظر سعدی، تنها عبادتی خشک و بی‌روح نیست و در سرنوشت حکومت‌ها تأثیری شگرف دارد. ساز و کار اندیشه سیاسی و اجتماعی سعدی تنها به جنبه‌های مادی حضور مردم در عرصه حکومت محدود نمی‌شود. زیرا مهم‌ترین منبع الهام بخش سعدی، آیات نورانی و روایات و به ویژه مضامین جاودانه نهج البلاغه بوده است. کتابی که در لابلای خطبه‌ها و نامه‌های گران سنگ آن آداب مملکت‌داری، مردم‌نوازی، حق‌جویی و عدالت‌ورزی و ... به دور از آرایش‌های دون‌مایه سیاسی مطرح شده است.

یادداشت‌ها

- ۱- ر.ک. سعدی، شیخ مصلح‌الدین، (۱۳۶۳)، کلیات سعدی، انتشارات امیرکبیر، ص: ۸۲۹ و نیز ر.ک. سعدی، گلستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، ص: ۸۰.
- ۲- مشابه این روایت در بحارالانوار محمد باقر مجلسی نیز آمده است. ر.ک. ج: ۷۱، صص: ۷۲، ۸۴، ۳۱۰ و ج: ۹۰، ص: ۳۶۱.
- ۳- هر چند که در متن مصحح یوسفی "برد" آمده است اما همان گونه که آقای انزابی نژاد نیز در تعلیقات خود بر بوستان سعدی اشاره کرده‌اند "بود" مناسب‌تر از "برد" می‌باشد. ر.ک. سعدی، (۱۳۷۸)، بوستان، به تصحیح رضا انزابی نژاد، ص: ۲۲۳.

منابع

۱. اقبال آشتیانی، عباس، (۱۳۷۶)، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، تهران: نامک.
۲. باسورث، ادمون کلیفورد، (۱۳۷۲)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

۳. جوینی، علاءالدین عطاء ملک، (۱۳۲۹)، *تاریخ جهانگشا*، به تصحیح محمد قزوینی، هلند، لیدن: انتشارات بریل.
۴. خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی، (۱۳۶۸)، *دیوان خاقانی*، به تصحیح سید ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.
۵. خرمشاهی، بهاء‌الدین، (۱۳۶۸)، *حافظ‌نامه*، تهران: علمی و فرهنگی.
۶. رازی، نجم‌الدین، (۱۳۶۶)، *مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد*، به تصحیح محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
۷. راوندی، محمدبن علی بن سلیمان، (۱۳۶۴)، *راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق به تصحیح محمد اقبال*، تهران: امیرکبیر.
۸. سعد سلمان، مسعود، (۱۳۶۲)، *دیوان*، به تصحیح رشید یاسمی، تهران: امیرکبیر.
۹. سعدی، شیخ مصلح‌الدین، (۱۳۶۹)، *بوستان*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۱۰. _____، (۱۳۶۳)، *کلیات سعدی*، به تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: امیرکبیر.
۱۱. _____، (۱۳۶۸)، *گلستان*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۱۲. شهیدی، سید جعفر (مترجم)، (۱۳۶۸)، *نهج البلاغه*، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۳. طبرسی، حسن بن الفضل، (بی تا)، *مکارم الاخلاق*، ترجمه سید ابراهیم میرباقری، تهران: فراهانی.
۱۴. طوسی، خواجه نصیرالدین، (۱۳۶۷)، *اخلاق ناصری*، به تصحیح مجتبی مینوی، علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی.
۱۵. عثمانی ابوعلی، حسن بن احمد، (۱۳۶۱)، *ترجمه رساله قشیریه*، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۶. غزالی، امام محمد، (۱۳۶۷)، *نصیحة الملوک*، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: نشر هما.
۱۷. فارابی، ابونصر محمد، (۱۳۶۱)، *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*، تهران: طهوری.
۱۸. کلینی، ابوجعفر محمدبن یعقوب، (بی تا)، *اصول کافی*، ترجمه سید جواد مصطفوی، تهران: نشر فرهنگ اهل بیت.

۱۱۲ فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز

۱۹. لمبتون، آ.ک.س.، (۱۳۶۳)، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۰. _____، (۱۳۶۳)، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
۲۱. _____، (۱۳۸۲)، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر نی.
۲۲. مجلسی، محمدباقر، (بی تا)، بحار الانوار، بیروت.
۲۳. مظاهری، علی، (۱۳۷۸)، زندگی مسلمانان در قرون وسطی، ترجمه مرتضی راوندی، تهران: صدای معاصر.
۲۴. مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۶۴)، مثنوی، به تصحیح نصراله پورجوادی، تهران: امیرکبیر.